

مراسم نکوداشت مهدی آذریزدی برگزار شد

آذریزدی «امروز» را با «دیروز» پیوند داد

● سمیه نصیری‌ها

مراسم نکوداشت «مهدی آذریزدی» ۲۲ اردیبهشت ماه، به ابتکار انجمن نویسندگان کودک و نوجوان، همزمان با سیزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، در سرای اهل قلم، با حضور جمعی از نویسندگان کودک و نوجوان و محمود کیانوش پدر شعر کودک ایران برگزار شد. البته، بخش‌هایی از برنامه از جمله حرف‌های حسین فتاحی، به علت مشکل فنی ضبط نشد که از ایشان و خوانندگان عذر می‌خواهیم.

مصطفی رحماندوست: به نام خداوند هر دو جهان، خداوند بخش‌سندۀ مهربان، خدمت همه نویسندگان اهل قلم، خانم‌ها و آقایان نویسنده‌ای که در این جا حضور دارند و برای بچه‌های ایران زمین قلم می‌زنند، سلام و خیر مقدم عرض می‌کنم. در سرای اهل قلم، نشستی داریم برای بحث و گفت و گو که به همت انجمن نویسندگان کودک و نوجوان برگزار شده و در ضمن دیدار و گفت و گو و نشستی که همه با هم داریم، خوشحالیم که دو خیر را هم به عرض شما برسانیم. اول اینکه یادی از استاد، پیر و پیشکسوت خودمان آقای مهدی آذریزدی خواهیم کرد.

من تلاش بسیار زیادی کردم که ایشان را در این جمع داشته باشیم و از حضورشان استفاده کنیم، اما متأسفانه ایشان بسیار بیمار بودند و نمی‌توانستند بیایند. دیگر اینکه کسی که ما با شعرهای ایشان بزرگ شدیم و پیشکسوت ما و از دوستان آقای آذریزدی هستیم، در میان ما حضور دارند که هر چند سال‌هاست در ایران زندگی نمی‌کنند اما خانه دل ما همیشه جایگاه ایشان بوده است؛ استاد محمود کیانوش.

در این نشسته، ما فقط می‌خواهیم خاطره بگوییم و از آقای آذریزدی یاد کنیم و همچنین، تجربه‌های بزرگ‌ترها را ببیند و زیم. از جناب آقای محمود کیانوش دعوت می‌کنم که در خدمت‌شان باشیم. شما چهره آقای کیانوش را دیدید و می‌شناسید. پس با صدای گرم ایشان هم آشنا شوید.

محمود کیانوش: من اول به همه دوستان جوان و اهل فکر و قلم، سلام عرض می‌کنم و خیلی از ایشان ممنونم که بانی شدند تا من پیش از رفتن شما را ببینم. در مورد آقای آذریزدی، باید یکی بر اساس خاطره و یکی بر اساس بر داشتی که من از کار ایشان دارم، چند کلامی برای‌تان صحبت کنم. با آقای آذریزدی، در انتشارات آشنا شدم؛ سال‌ها پیش. ایشان را مرد وارسته‌ای دیدم. لغت وارسته بسیار زیاد استفاده می‌شود، اما گاهی شما با شخصی زندگی می‌کنید، با او در رفت و آمد هستید و بعد از مدتی کلمه وارسته را شایسته او می‌بینید، ولی ممکن است بسیاری از اشخاص به وارستگی معروف باشند، اما در تجربه ببینید که وارسته نیستند. بسیار مرد

ساده دل و آرام و بی‌بنض و بی‌حسدی است به طوری که من یادم می‌آید، ایشان پیش از همکاری با آقای اشرفی در انتشارات‌شان، در حاشیه کار، ناگزیر این کارها را می‌کردند. ایشان اولین بار یک کتابفروشی، روبه روی ساختمان قدیم مجلس باز کردند که چون واقعاً اهل کسب و تجارت نبودند، نتوانستند موفق شوند. بعد این مغازه را انتشارات نیل گرفت که بعدها این کتابفروشی به میدان مخابرات (استقلال) منتقل شد. این مرد، کارهای چایی انتشارات اشرفی را می‌کرد. من آنجا با او آشنا شدم و از کتاب‌هایی که برای کودکان نوشته بود، نکته‌ای را فهمیدم که شاید او خود پی‌برده بود که این یک کار اصولی بوده که سال‌های سال در غرب انجام می‌گیرد. ادبیات کلاسیک، بسیاری مضمون دارد که برای همه کودکان و نوجوانان مفید است.

اما ساختمان، قالب و فرم این کارها طوری است که شاید کودکان و نوجوانان نتوانند از آن استفاده کنند. در میان سخن می‌خواهم بدانم چقدر وقت دارم؟ چون خودم هم واقعاً زود نفسم می‌گیرد.

مصطفی رحماندوست: ما مشتاق شنیدن حرف‌های شما هستیم. اگر شما تا نیمه شب هم فرصت داشته باشید، بقیه به شنیدن حرف‌های شما لیک می‌گویند. کیانوش: همه می‌دانید که شکسپیر معروفترین نویسنده دنیای انگلیسی زبان است و موجب افتخار مردم بریتانیا و انگلیسی‌ها و همان قدر که حافظ برای ما حرمت دارد، او هم آنجا حرمت دارد، اما ورود کودکان و نوجوانان به داستانهای او بسیار دشوار است.

حتی بزرگسالان هم وقتی می‌خواهند بخوانند، باید سی یا پنجاه صفحه یادداشت بخوانند تا مشکلات این زبان رفع شود. در گذشته دور، آنجا کسی پیدا می‌شود مثل «چارلزلمب» که داستان‌های شکسپیر را به نثر ساده آن زمان می‌نویسد تا واسطه‌ای بین کودکان و نوجوانان و آثار کلاسیک شود. بعدها یک رشته کتاب در می‌آید که مثلاً چارلز دیکنز است یا دیوید کاپرفیلد است که ساده شده که این کتاب برای کودک هم قابل استفاده باشد. من آثار آقای آذریزدی را در این زمینه بسیار با ارزش می‌دانم؛ برای اینکه ورود به داستان‌های کلاسیک ما مثل مرزبان‌نامه، کلیله و دمنه آنقدر دشوار است.

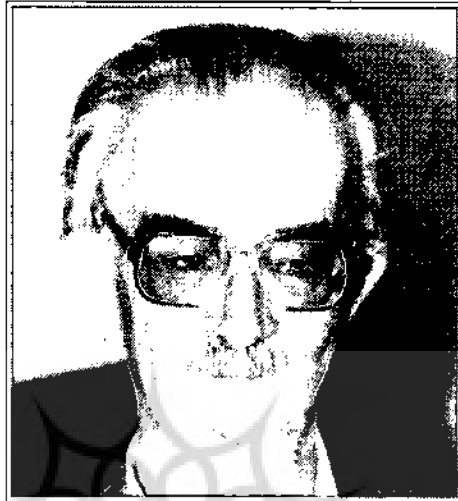
بعد در دوره دبیرستان که یکی دو منتخب از آنها را در کتابهای درسی می‌گذاشتند، معلم مجبور بود بسیاری از آنها را توضیح دهد، ولی ایشان واسطه‌ای شدند بی‌آنکه بدانند که در دنیای غرب، سال‌های سال این کار انجام می‌شده است و این شخص یک تنه، بدون آنکه بداند کارش چه ارزشی و چه پایه وسیعی دارد، این کار را کرده. این خودش بسیار ارزش دارد. بسیاری می‌گویند ما فردوسی، نظامی، حافظ و... را دوست داریم. بعد به او

می‌گوییم شعرش را خواندی! می‌گوید: بله، سه بیت آن را خواندم، آن هم توی کتاب درسی‌مان! اما اگر اینها ساده شود، باعث می‌شود که بزرگسال وقتی آنها را به طور کامل خواند، برگردد و نگاهی به آنها بکند، ما بسیاری نویسنده بزرگسال داریم که هنوز حوصله نکرده‌اند شاهنامه را بخوانند. من در مورد آذریزدی، به این ارزش واقفم که در راه فرهنگ نوجوانان بسیار زحمت کشیده است و امیدوارم حداقل ۳۰ سال دیگر هم زندگی کند و برای نسل بعدی شما کتاب بنویسد.

مصطفی رحماندوست: خیلی متشکرم. شما اسم آقای محمود کیانوش را شنیده‌اید و با شعرهای ایشان آشنا هستید. ما در آغاز کارمان برای ادبیات کودک و نوجوان، سعی می‌کردیم یاد ایشان را همواره زنده نگهداریم و کارهای شان را در مجله چاپ کنیم. اما اگر شعرهای شان هم چاپ نشود، باز هم چنان در خاطره‌ها خواهند ماند. کتاب‌های ایشان در کشور ما تجدید چاپ می‌شود و خواهان و خواننده دارد. انجمن نویسندگان، خوشحال است که امروز میزبان آقای کیانوش هم هست. امیدوارم ایشان به ما اجازه دهند که در یک جشن کتاب دیگر، مفصل از ایشان تجلی به عمل بیاید و به صورت دقیق، آثارشان و تاثیری که بر ادبیات امروز گذاشته‌اند، بررسی شود. از ایشان تشکر می‌کنیم که از آذریزدی حرف زدند. اجازه بدهید من هم کمی در مورد آقای آذریزدی بگویم. گویا گرمی کلام آقای کیانوش باعث شده دوستانی که می‌خواستند ببینند اینجا بنشینند و حرف بزنند کمی بترسند، اما خوب مثل من بچگی کنید و بدوید وسط تایتل به جایی برسید حدود ۶ سال پیش که اولین سمینار کودکان و نوجوانان در تهران برگزار شد، دوستانی که در جهت راهاندازی سمینار به من کمک می‌کردند، گفتند حالا چه کسی سمینار را افتتاح کند؟ عده‌ای که سیاسی فکر می‌کردند، رفتند سراغ شخصیت‌های سیاسی.

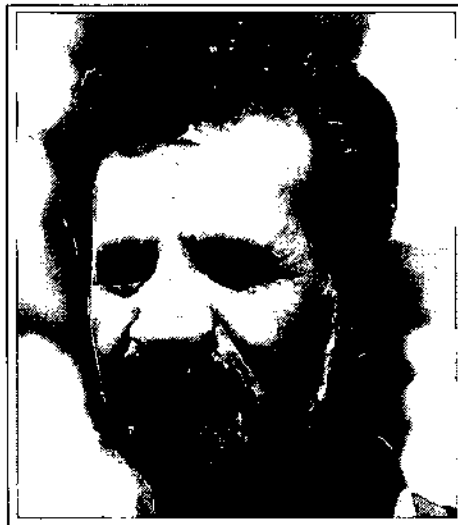
عده‌ای که فقط کار آکادمیک و دانشگاهی می‌کردند، رفتند سراغ شخصیت‌های دانشگاهی و گفتند اولین سمینار است اگر خست را کج بگذاریم، این دیوار همین طور کج پیش می‌رود. سرانجام، اولین کسی که به ذهن ما رسید، آقای مهدی آذریزدی بود که مجموعه «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» را آن موقع که خودم بچه خوبی نبودم، خوانده بودم. شاید آن را خوانده بودم تا بچه خوبی شوم. آقای میرکیانی گویی می‌خواهند چیزی بگویند.

میرکیانی: بعد از عرض سلام، در مورد آقای آذریزدی باید بگویم که آقای آذریزدی با زیبایی تمام و با بی‌پیرایگی که مورد توجه و علاقه خیلی از نویسندگان کودک و نوجوان امروزی نیست، در زمان خودشان بسیار مورد توجه



کیانوش: من در مورد آذریزدی، به این ارزش واقفم که در راه فرهنگ نوجوانان بسیار زحمت کشیده است و امیدوارم حداقل ۳۰ سال دیگر هم زندگی کند و برای نسل بعدی شما کتاب بنویسد

رحماندوست: «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» را آن موقع که خودم بچه خوبی نبودم، خوانده بودم. شاید آن را خوانده بودم تا بچه خوبی شوم



قرار گرفتند و تاثیر گذار بودند. اگر این آثار و بی‌پیرایگی و روان بودن نثر تاثیرگذار نبود، یقیناً چاپ این آثار و دبستگی مخاطبان به آنها دوام پیدا نمی‌کرد. ویژگی نثر آقای آذریزدی، روایی بودن آن است، اما آغازگران از این نظر بسیار مورد بی‌مهری قرار می‌گرفتند. در همین کتاب «خبر و شر» که در دست من است، آقای آذریزدی نقل می‌کنند که من این کتاب را برای چاپ به چند ناشر سپردم و آنها کار مرا رد کردند؛ یعنی در حد و اندازه چاپ نمی‌دیدند. اما شما روان بودن متن را ببینید که چقدر دلنشین است. کتابی که سال ۴۴ نوشته شده یعنی بیش از ۲۵ سال پیش. اما وقتی آن را می‌خوانید تصور می‌کنید نویسنده‌ای به تازگی آن را نوشته. «خبر و شر» داستان بسیار مشهوری است که تاکنون بیش از ۱۰ روایت جور و اجور آن از روی اثر منظوم نظامی ساخته شده و این هم یکی از آنهاست. این قصه در سال ۱۳۴۰ به همین صورتی که در دست شماست، نوشته شده و نام آن در آخر کتاب «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» جزو کتاب‌های آماده چاپ ذکر شده بود تا شاید کسی چاپ آن را خواستار شود. جالب است، ایشان در آخر کتاب اینها را نوشته‌اند مبنی بر اینکه کسی کتاب‌شان را چاپ نمی‌کرده است: «اما نشد. سال بعد آن را به یکی از ناشران ارایه دادم و مدتی ماند و بعد معلوم شد که نشر یک کتاب کوچک

مقرزون به صرفه نیست، بلکه باید یک دوره چند جلدی آن آماده شود، اما نبود. در اواخر سال ۱۳۴۲ چند تصویر متن توسط آقای «پایان طبری» ساخته شد که دستور ایشان مبنی بر کلیشه و چاپ رنگی رعایت شده بود. زیرا نگارنده می‌خواست کار آسانتر باشد و شاید خودش بتواند کتاب کند اما نتوانست.»

من خیلی ادامه نمی‌دهم. این بخشی از مؤخره‌ای بود که ایشان در آخر کتاب‌شان آورده بودند. من بخشی از کتاب خبر و شر را می‌خوانم و شما نزدیکی بین این دو نثر را ببینید:

«خبر جواب داد جای شکرگذاری است. نام من خبر است و کار من جز خبر چیزی نبود شرط شما را می‌دانستم و وعده وزیر را نیز شنیده بودم اما من کاری نکردم جز اینکه نذر زندگی خود را ادا کنم. من روزی نابینا شدم و با همین دارو من را درمان کردند و هیچ چیز از من نخواستند.»

ببینید نزدیکی این نثر داستانی را به یک نثر رسمی و بزرگسالانه. نکته‌ای که من به ذهنم می‌رسد، این است که ایشان با همان بی‌پیرایگی توانستند بر نثر تاثیر بگذارند. من دیگر پرگویی نمی‌کنم. ببخشید.

مصطفی رحماندوست: بسیار خب، آقای جعفر

مصطفی رحماندوست: بسیار خب، آقای جعفر ابراهیمی هم در جمع ما هستند. آقای ابراهیمی وجه مشترک زیادی با آقای آذر یزدی دارند. وجه مشترکی که با ما دارند این است که آقای آذر یزدی را دوست دارند. آقای ابراهیمی، شاعر کودکان و نوجوانان هستند. ما ایشان را می‌شناسیم.

امروز من گیر اینها افتادم ولی ان‌شالله یک روزی اینها گیر من می‌افتند و از من می‌خواهند در مورد پیشکوتان صحبت کنم.

ابراهیمی: به نام خدا. به من می‌گویند خاطره‌ای تعریف کن. خاطره‌ای دو دقیقه پیش برای من اتفاق افتاد. برای پینا کردن اینجا دو ساعت تمام همه نمایشگاه را گشتم و از هر کس هم می‌پرسیدم، می‌گفتند «زرد می‌خواهی یا مشکی؟» و می‌فهمیدم که مناسبانه نوبت به فروش است. با یک بدبختی این جا را پینا کردم و دیدم نوشته سرای اهل قلم، بنده حرفی ندارم جز اینکه یادی از دو نویسنده کودک و نوجوان کنم که هر دو سمت استادی برای من دارند. یکی آقای محمود کیانوش که پدر شعر کودک ایران هستند و بنده از کودکی به ایشان ارادت خاصی داشتم و آثارشان را می‌خواندم. البته، پیش از اینکه با آثار کودکان و نوجوانان ایشان آشنا شوم، با یکی از ترجمه‌های ایشان آشنا شده بودم که آن را خیلی دوست داشتم و هنوز هم این کتاب برای من بسیار خاطره‌انگیز است. همیشه این کتاب را به عنوان یک ترجمه زیبا در ادبیات فارسی ایران می‌دانم. قبل از انقلاب، شعر کودک به این صورتی که الان هست، در کشور ما رایج نبود. وقتی ما شعر کودک را بعد از انقلاب شروع کردیم، واقعاً کتابی نداشتیم که به آن مراجعه کنیم جز شعرهای کیانوش که در مجلات پیک چاپ شده بود و دسترسی به آنها کار هر کسی نبود.

آقای رحماندوست رفتند و آنها را پینا کردند و ما آنها را خواندیم و استفاده کردیم. بعدها یکسری کتاب جدید از ایشان از انتشارات توکا پیدا کردیم که بعدها آنها در کانون پرورش فکری کودکان هم چاپ کردیم و در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفت. با آقای آذر یزدی هم تقریباً همه به قصه‌های خویش که برای بچه‌های خوب نوشته می‌شد، آشنایی دارند و بنده هم در همان حد با ایشان آشنایی داشتم و «مثنوی قند و عسل» را سال‌ها پیش خوانده بودم و دوست داشتم مولف این کتاب را از نزدیک ببینم. در همین جا یاد این دو عزیز را گرامی می‌داریم و وظیفه خود می‌دانم که به سهم خودم از تمام زحماتی که این دو بزرگوار برای ادبیات کودک، در زمانی که کسی واقعاً به فکر آن نبود کشیدند، تشکر کنم و آرزوی طول عمر برای هر دوی این عزیزان دارم.

- مصطفی رحماندوست: خاطره‌ای از آقای آذر یزدی نگفتید.



ابراهیمی: ابتدا قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب و سپس مثنوی قند و عسل را از آقای آذر یزدی خواندیم، خیلی دوست داشتیم مولف این آثار را از نزدیک ببینیم

میرکیانی: آذر یزدی با زیبایی تمام و با بی‌پیرایگی که مورد توجه و علاقه خیلی از نویسندگان کودک و نوجوان امروزی نیست، در زمان خودشان بسیار مورد توجه قرار گرفتند و تاثیر گذار بودند.



- ابراهیمی: من ایشان را یکبار در یک کتابفروشی دیدم و نشناختم. بعدها فهمیدم این مرد آذر یزدی بوده است. - مصطفی رحماندوست: برنامه امروز ما به تجلیل و بزرگداشت آقای آذر یزدی و آشنایی و دیدار با آقای کیانوش گذشت. چهره‌های مختلف خانم‌ها و آقایانی را که برای بچه‌ها قلم می‌زنند، در اطراف خود می‌بینم. امیدوارم خدا به همه ما توان بدهد تا کاری کنیم کارستان. توانایی‌های مان آن قدر باشد تا آیندگان کارهای ما را دوست داشته باشند و یک روزی بعد از گذشت سال‌های سال، در پایان عمرمان، نسل بعد بیاید و از ما تشکر کند. اگر ما به این نقطه برسیم آدم‌های موفقی خواهیم بود؛ کما اینکه امروز از آذر یزدی به عنوان یک آدم موفق و خود ساخته در ادبیات کودکان یاد می‌کنیم: من خاطره‌ای از آقای آذر یزدی می‌گویم و تمام می‌کنم.

شبی آقای آذر یزدی به منزل ما دعوت شده بودند و ایشان لطف کردند و تشریف آوردند. ایشان یک دستمال یزدی دست‌شان بود. دستمال یزدی، دستمال مخصوصی است که معمولاً قدما در آن میوه‌ای، خربزه‌ای می‌گذاشتند. اما در دستمال آقای آذر یزدی، گویی چیز بسته‌بندی شده‌ای بود که دارای ابعاد مشخص بود. این دستمال یزدی ایشان، من را یاد پدرم انداخت که ایشان همیشه وقتی از بیرون می‌آمد، این دستمال را باز می‌کرد و چیزهایی را که خریده بود، در روی فرش می‌گذاشت و بعد با شیوه خاصی این دستمال را تا می‌کرد و توی جیب کتش می‌گذاشت تا دوباره فردا نیازهای خانه را بخرد و داخل آن بگذارد. من خیلی به این دستمال خیره شده بودم. آقای آذر یزدی هم این دستمال را رو نمی‌کرد تا خلاصه آخر شب، دستمال را باز کردند و معلوم شد که مجموعه آثار خودشان را با جلد گالینگور و خیلی نفیس، برای ما هدیه آورده‌اند. این کتاب، با دو خاطره یکی حضور آذر یزدی در منزل ما و یکی خاطره آن دستمال یزدی در خانه ما هست و زینت بخش کتابخانه من است و بچه‌های من از این کتاب‌ها استفاده می‌کنند.

من نشست اهل قلم و بزرگداشت آذر یزدی را با اظهار تاسف از اینکه ایشان بیمار بودند و در جمع ما حاضر نشدند، تمام می‌کنم. چند نامه آذر یزدی را بزرگ کردیم و به دیوارها زدیم. انشای ایشان و صمیمیتی که در نوشته‌هایشان هست، دیدنی است. ان‌شاءالله ایشان سلامت باشند تا ما، هم از کارشان استفاده کنیم و هم در آینده، به عنوان فرزندان ادبی ایشان، در جمع شما حضورشان را ببینیم و از آنها استفاده بیشتری کنیم. خدا نگهدار تان.